

سخنی چند در معرفی ابوالقاسم لاهوتی

بتاریخ دوم اکتوبر ۲۰۲۴ در نشست ماهانه فرهنگی - ادبی بنیاد مولانا برعلاوه بر گرمای داشت شمس تبریزی، ابوالقاسم لاهوتی شاعر مردمی و انقلابی عصر مشروطیت ایران و از پایه گذاران ادبیات نو با سخنرانی مسبوط علمی و تحقیقی علی جان ایوبی به معرفی گرفته شد.

برای یاد بود و شناخت بیشتر ابوالقاسم لاهوتی شاعر مبارز و یکی از پیشگامان ادبیات انقلابی نوین این مطلب پیشکش دوستان می گردد.



ابوالقاسم لاهوتی، شاعر، روزنامه‌نگار و فعال سیاسی انقلابی اهل کردستان ایران بود. او در ۲۰ میزان ۱۲۶۴ در کرمانشاه به دنیا آمد و در ۲۵ حوت ۱۳۳۵ در مسکو درگذشت.

پدرش میرزا احمد الهامی شاعر مذهبی و از پیروان سلسله نعمت‌اللهی و مرید سید صالح ماهیدشتی (حیران علیشاه) از نویسندگان به کرمانشاه آمده و در آنجا به شغل گیوه‌کشی مشغول بود. مادر لاهوتی نیز چنانکه خود در نامه به شخصی به نام عیسیاف نوشته؛ زنی گرد از ایل قلخانی و پیرو دین یارسان بود.

از همسر اول (نصرت آق اولی) لاهوتی، اطلاعات زیادی در دسترس نیست ولی همسر دوم او ستسیلیا یا سلسله بانو نام داشت که از او چهار فرزند: دو پسر به نامهای گیو و دلیر و دو دختر به نامهای لیلی و عطیه داشت.

لاهوتی فعالیت خود را از دوران انقلاب مشروطه آغاز کرد و سپس در دهه ۱۹۲۰ میلادی به عضویت حزب کمونیست ایران درآمد.

لاهوتی دوران کودکی و جوانی خود را در ایران سپری کرد و در دوران رضاشاه، در جریان انقلاب مشروطه (۱۹۰۵ - ۱۹۱۱) و بعد از آن از پیش آهنگان شورش‌ها و

مبارزات کارگری علیه استبداد بود. او در سال ۱۹۲۱ میلادی رهبری شورشی را در تبریز به عهده داشت که به نام «شورش لاهوتی خان» مشهور است. همچنان وی در سال ۱۲۹۶ (۱۹۱۷ میلادی) حزب فرقه کارگر را در شهر کرمانشاه بنیانگذاری کرد و روزنامه بیستون را منتشر می‌کرد.

موصوف بنابر فعالیت های انقلابی تحت تعقیب قرار گرفت و غیاباً محکوم به اعدام شد. اما او موفق شد که از پنجهٔ دژخیمان رژیم فرار و به اتحاد شوروی پناه ببرد.

موصوف نام مستعار ابوالقاسم لاهوتی را برای خود برگزید و نخستین اشعار وی در روزنامهٔ حبل‌المتین به چاپ رسید. او از نخستین کسانی است که قالب‌های شعری را درنوردید و به زبانی ساده و روان شعر گفت.

از لاهوتی مجموعهٔ شامل قطعه، غزل و مقدراری تصنیف برجای مانده است.

لاهوئی در اتحادشوروی نیز به فعالیت‌های فرهنگی و ادبی خود ادامه داد و مدتی را در قفقاز و مسکو بسر برد و در سال ۱۹۲۵ به تاجیکستان رفت و از پایه‌گذاران ادبیات نوین در این جمهوری سابق شوروی شد.

آثار شعری ابوالقاسم لاهوتی به دلیل سبک نوآورانه و محتوای انقلابی آنها معروف و مشهور شده اند. او در اشعارش به موضوعات اجتماعی، سیاسی و میهن‌پرستانه و مبارزه با ظلم و ستم و دفاع از حقوق مردم پرداخته و در اشعارش از انقلاب و تغییرات اجتماعی حمایت نموده است. او برای بیان دردها و خواست های مردم از زبان ساده و روان استفاده کرده است. و بنابر همین مشخصهٔ زبان ساده و قابل فهم، نوشته‌ها و اشعارش مخاطبان گسترده‌تری داشته و دارد.

اشعار لاهوتی پر از احساسات قوی و عمیق است که به خوبی توانسته‌اند ادراکات و تجربیات شخصی و اجتماعی او را به خواننده منتقل کنند. او چنان زیبا و بجا از نمادها و تصاویر استفاده کرده که به زیبایی و تأثیرگذاری آثارش افزوده است.

ابوالقاسم لاهوتی آثار متنوعی در زمینه‌های مختلف ادبی و فرهنگی دارد. برخی از آثار برجسته او عبارتند از:

اپرای «کاو آهنگر»: این اثر یکی از معروف‌ترین آثار لاهوتی است که به داستان اسطورهٔ کاو آهنگر و مبارزات او علیه ضحاک می‌پردازد.

«قصیده کرملین»: این قصیده به تحسین انقلاب اکبر و دستاوردهای شوروی می‌پردازد و یکی از نمونه‌های بارز اشعار انقلابی اوست.

«تاج و بیرق»: این اثر نیز به موضوعات انقلابی و اجتماعی پرداخته و از زبان ساده و روان استفاده شده است.

لاهوتی مجموعه‌ای از اشعار در قالب‌های مختلف مانند قطعه، غزل و تصنیف دارد که در آن به موضوعات مختلف اجتماعی، سیاسی و شخصی پرداخته شده است.

او در سبک رئالیسم سوسیالیستی شعر میگفته و قلم میزد. اینجا بخشی از یکی از اشعار معروف ابوالقاسم لاهوتی به نام «کاو آهنگر» آورده می‌شود:

«ای زحمتکشان، ای زحمتکشان

بشتابید، بشتابید

تا ریشه‌کن سازیم

این ظلم و ستم را»

این شعر به مبارزه با ظلم و ستم و دفاع از حقوق مردم می‌پردازد و یکی از نمونه‌های بارز اشعار انقلابی لاهوتی است.

یکی دیگر از اشعار معروف ابوالقاسم لاهوتی به نام «قصیده کرملین» به حیث نمونه ذکر می‌گردد:

«کرملین، ای قلعه آزادی

ای نماد پیروزی و رهایی

در توست امید مردمان

در توست نور آینده روشن»

این شعر به تحسین انقلاب اکبر و دستاوردهای شوروی می‌پردازد و یکی از نمونه‌های بارز اشعار انقلابی لاهوتی است.

«تاج و بیرق، نماد ظلم و ستم

در دست‌های ستمگران

اما، ما با اتحاد و همبستگی

این نمادها را به زیر خواهیم کشید»

این شعر نیز به موضوعات اجتماعی پرداخته و از زبان ساده و روان استفاده کرده است:

زهی دل، آفرین دل، مرحبا دل! نمی دانم چه باید کرد با دل؟ مگر برگشت از راه خطا دل؟ فلاکت دل، مصیبت دل، بلا دل! زدستش تا به کی گویم: خدا، دل! ستمکش دل، پریشان دل، گدا دل! فقیر و عاجز و بی دست و پا دل! زهی ثابت قدم دل، باوفا دل! چو عشق آمد، کجا عقل و کجا دل؟! حیا کن، یا تو ساکت باش یا دل!	نشد یک لحظه از یادت جدا دل زدستش یک دم آسایش ندارم هزاران بار منعش کردم از عشق به چشمانت مرا دل مبتلا کرد، از این دل، داد من بستان خدایا درون سینه آهی هم ندارد به تاری گردنش را بسته زلفت بشود خاک و ز کویت برنخیزد ز عقل و دل، دگر از من مهرسید تو، لاهوتی، ز دل نالی، دل از تو
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

این شعر زیبا در قالب آهنگ توسط شیر شرار هنرمند افغان با موزیک زیبا اجرا شده است.

از ابوالقاسم لاهوتی مقالاتی نیز به جا مانده است که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: کردستان و کردها، در روزنامه خاور نو، چاپ تبریز، شماره ۴، ۱۹۳۴.

فعالیت روزنامه‌نگاری:

ابوالقاسم لاهوتی در سال ۱۳۲۵ هجری قمری (۱۹۰۷ میلادی و ۱۲۸۶ هجری خورشیدی) روزنامه بیستون را منتشر کرد. این روزنامه نخستین روزنامه رسمی در کرمانشاه بشمار می‌آید.

لاهوئی پس از شکست مؤتلفین و در سفر دوم خود به استانبول، مجله پارس را که دوزیانه فارسی - فرانسوی بود، منتشر کرد. لاهوتی خود سردبیری بخش فارسی آن را بر عهده داشت.

لاهوتی همچنین با روزنامه‌های دیگری مانند خاورنو چاپ تبریز همکاری داشته است.

لاهوتی مدتی سمت وزیرفرهنگ و هنر تاجیکستان شوروی را برعهده داشت. در تاجیکستان تئاتر و اپرا را پایه‌گذاری کرد. وی همچنین معاون نویسنده مشهور شوروی ماکسیم گورگی در هیأت رئیسه کانون نویسندگان شوروی بود.

از جوایز او می‌توان از نشان لنین، مدال افتخار، نشان پرچم سرخ، مدال کار جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان نام برد.

وی افزون بر زبان کردی به زبان‌های عربی، فرانسوی، فارسی، روسی، ترکی و انگلیسی مسلط بود و مدتی در ترکیه به چاپ نشراتی به زبان ترکی و فرانسوی پرداخت.

لاهوتی برای مردم تاجیکستان اهمیت و احترام ملی بالایی دارد و خانه وی در یکی از محله‌های خوب شهر دوشنبه که در جنگ جهانی دوم از بمباران در امان مانده به آثارخانه یا موزه لاهوتی تبدیل شده و بر ورودی آن نوشته‌است «یک نفس در زندگانی فارغ از کوشش نبودم». جایزه سالانه اتحادیه خبرنگاران تاجیکستان نیز به نام لاهوتی نامگذاری شده‌است.

وی درباره تاجیکستان می‌گوید: چون شنیدم کشوری با نام تاجیکستان شوروی هست که در آنجا آثار فردوسی و سعدی را خلق همچون در ایران من می‌خوانند و پاس می‌دارند و من از پرته (پارتی یا همان حزب کمونیست در زبان روسی) خواهش کردم که مرا به آنجا بفرستند.

اشعار ابوالقاسم لاهوتی در افغانستان نیز محبوبیت زیادی دارد و توسط هنرمندان مختلف از جمله احمدظاهر و ساریان در قالب آهنگ اجرا و آن را بیشتر دلنشین ساخته اند.

برای مثال، احمدظاهر حدود ۱۵ سروده و ساریان نیز حدود ۱۱ قطعه شعر لاهوتی را به آهنگ تبدیل کرده اند.

این اشعار به دلیل محتوای انقلابی و اجتماعی‌شان، بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند و در میان مردم افغانستان محبوبیت زیادی و ورد زبان مردم بوده است. از جمله این سرودها:

باز روز آمد به پایان شام دلگیر است و من
تا سحر سودای آن زلف چو زنجیر است و من
دیگران سرمست در آغوش جانان خفته‌اند
آنکه بیدار است و هر شب مرغ شبگیر است و من
گفته بودم زودتر در راه عشقت جان دهم
بعد از این تا زنده باشم عذر و تأخیر است و من
از در شاهان عالم لذتی حاصل نشد
بعد از این در کنج عزلت خدمت پیر است و من

یکی از آهنگ‌های محبوب با شعر ابوالقاسم لاهوتی که توسط احمد ظاهر، اجرا شده است، آهنگ «ای زحمتکشان» است. این آهنگ به دلیل محتوای انقلابی و اجتماعی‌اش بسیار مورد توجه قرار گرفته است:

ترسم آزاد نسازد ز قفس، صیادم
آن‌قدر تا که ره باغ، رود از یادم
بس که ماندم به قفس، رنگ گل از یادم رفت
گر چه با عشق وی از مادر گیتی زادم
آتش از آه به کاشانه‌ی صیاد زدم
گر از این بند اسارت نکند آزادم
سوز شیرین و شکرخنده دل‌داری نیست
ورنه من در هنر استادتر از فرهادم
ز اولین نکته که تفسیر نمودم از عشق
کرد اقرار به استادی من، استادم
گرچه باشد غم عالم به دلم (لاهوئی)
هیچ کس در غم من نیست، از آن دلشادم

لاهوئی این ترانه را در سال ۱۹۵۵ در مسکو برای دوری از میهنش سروده است:

تنیده ی‌آد تو در تار و بودم میهن ای میهن
بود لبریز از عشقت وجودم میهن ای میهن
تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی
فدای نام تو بود و نبودم میهن ای میهن
فزونتر گرمی مه‌رت اثر می کرد، چون دیده
به حال پرعذابت می گشودم میهن، ای میهن
به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم
به هر حالت که بودم با تو بودم، میهن، ای میهن
اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار
به سوی تو بود روی سجودم، میهن، ای میهن
به دست دل گیاهی جز گل رویت نمی روید
من این زیبازمین را آزمودم میهن ای میهن

این سرود لاهوتی در وقت و زمانش به شعار کار و پیکار مبارزین تبدیل شده بود و
در مظاهرات باربار تکرار می شد:

زندگی آخر سرآید بندگی در کار نیست
بندگی گر شرط باشد زندگی در کار نیست
گر فشار دشمنان آبت کند مسکین مشو
مرد باش ای خسته دل شرمندگی در کار نیست
با حقارت گر ببارد بر سرت باران دور
آسمان را گو برو بازندگی در کار نیست
گر که با وابستگی دارای دنیا می شوی
دورش افکن اینچنین دارندگی در کار نیست
زندگی آزادی انسان واستقلال اوست
بهر آزادی جدل کن بندگی در کار نیست

سایر اشعار او که در قالب آهنگ دلنشین شده و ورد زبانها شده این ها اند:

فقط سوز دلم را در جهان پروانه میداند
غمم را بلبلی کاآواره شد از لانه میداند
نگریم چون ز غیرت غیر میسوزد به حال من
ننالم چون زغم یارم مرا دیوانه میداند
به امیدی نشستم شکوه خود را بدل گفتم
همی خندد بمن این هم مرا دیوانه میداند
بجان او که دردش را هم از جان بیشتر دارم
ولی میمیرم از این غم که داند یا نمی داند
نمیداند کسی کاندر سر زلفش چه خونها شد
و لیکن مو بمو این داستان را شانه میداند
عاشقم، عاشق به رویت، گر نمیدانی بدان

سوختم در آرزویت، گر نمیدانی بدان
با همه زنجیر و بند و حيله و مکر رقیب
خواهم آمد من به کویت، گر نمیدانی بدان
مشنواز بدگو سخن، من سست پیمان نیستم
...هستم اندر جستجویت، گر نمیدانی بدان
گر پس از مردن بیائی بر سر بالین من
زنده می گردم به بویت، گر نمی دانی بدان
اینکه دل جای دگر غیر از سر کویت نرفت
بسته آن را تار مویت گر نمی دانی بدان
گر رقیب از غم بمیرد، یا حسرت کورش کند
بوسه خواهم زد به رویت، گر نمیدانی بدان
هیچ می دانی که این لاهوتی آواره کیست؟
عاشق روی نکویت گر نمی دانی بدان
عاشقم عاشق به رویت، گر نمیدانی بدان
سوختم در آرزویت، گر نمیدانی بدان

صدره در انتظارت تا پشت در دویدم
پایم ز کار افتاد آنگه به سر دویدم
صدره سرم به در خورد چون وقت وعده تو
هر قدر دیر تر شد من تندتر دویدم
تا یک صدای پای زآنسوی در شنیدم
جستم تو را ندیدم بار دیگر دویدم
در فکر گفت وگویت از خواب و خورگذشتم
در انتظار رویت شب تا سحر دویدم
تو مست خواب راحت من مضطرب نشستم
تو فارغ از من و من زین بیخبر دویدم
شب رفت و پیش چشمم دنیا سیاه گردید
خورشید من نیامد من بی ثمر دویدم
اکنون تو را که دیدم در پای تا سر من
آثار خستگی نیست جانم مگر دویدم

دور از رخت سرای درد است خانه من
خورشید من کجایی سرد است خانه من
دیدم تو را ز شادی از آسمان گذشتم
جانان من چو گشتی دیگر ز جان گذشتم
آخر خودت گواهی من از جهان گذشتم
بی تو کنون سرای درد است خانه یمن
خورشیدی من کجایی سرد است خانه من
من دردمند عشقم درمان من تویی، تو
من پای بند صدقم، پیمان من تویی، تو
امید من تویی، تو، ایمان من تویی، تو
دور از رخت سرای سرد است خانه من
خورشید من کجایی سرد است خانه من

چه کرده ام که زجانان خود جدا شده ام
چه گفته ام که گرفتار این بلا شده ام
بمن نگفته کسی تاکنون، گناهم چیست
کز ان گناه سزاوار این جزا شده ام
مگر خدای من است او، که تا از او دورم
زخود بر آمده غرق «خدا- خدا!» شده ام
خوشا بحال دل من که پیش دلبر ماند
خبر ندارد از این غم که مبتلا شده ام
صبا به محضر جانان سلام من برسان
بگو که از تو جدا سخت بینوا شده ام
ز آب دیده زمین را نموده ام دریا
درون کشتی غم بی تو ناخدا شده ام
به آه و غصه و افسوس و اشک و بیداری
میان همسفران بی تو آشنا شده ام
برآید از ز دهانم سخن، فقط اینست
چه کرده ام که زجانان خود جدا شده ام

لاهورتی مدت ۳۵ سال خارج از ایران زندگی کرد و هرگز به ایران بازنگشت و عاقبت در ۲۵ حوت سال ۱۳۳۵ خورشیدی در مسکو درگذشت و در گورستان نووودویچی مدفون گشت.

به گفته پژوهشگران، او وصیت کرده بود که اگر در ایران انقلاب سوسیالیستی پیروز نشود، جسدش به تاجیکستان منتقل شود، ولی چنین نشد. حال مجسمه وی در کنار میرزا تورسونزاده بر روی ساختمان اتحادیه نویسندگان تاجیکستان قرار دارد.